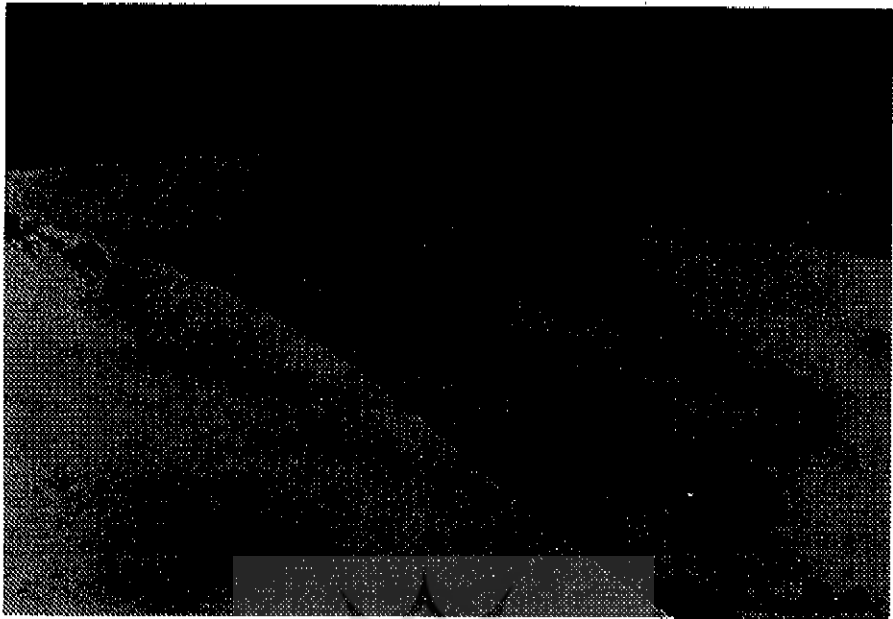


توانائی های زیبای یک نقاش

جلال شباهنگی، جلال شباهنگی است و در کار او تأثیر فلان نقاش معروف و یا بهمان هنرمند مشهور دیده نمی شود و این مطلبی است که امروزه به آسانی در زمینه نقاشی به وجود نمی آید و به آسانی هنرمندی نمی تواند خودش را با صداقت بیان کند و یا نشان دهد.

حدوداً از بیست و چندسال پیش شباهنگی آرام آرام شیوه کنونی اش را پیدا کرد و در این زمینه گام برداشت و آرام آرام در گوشه های از تهران مناظری را خلق کرد که باید به آنها سرزمین های رویانی ایران نام نهاد. سرزمین هایی که او نقاشی می کند مملو از تپه های خالی و مخملی بدون جنبنده ایست که در گوشه و کنار آن درختانی در دور دست به آرامی از نسیم زلالی تکان می خورند و گوئی در میان آن ها ده کوره ای برخلاف همه ده کوره های کوچک و بی نام و نشان ایران، به دور از تاریخ و ارتباط انسانی و بدون جلب ترحم و نمایش فقر و فلاکت با سکوتی کویری زندگی خودشان را می گذرانند. این مناظر ساده و خاکی مانند خود شباهنگی غرق در سکوت و انزوا، زیباترین لحظات سرزمینی را نشان می دهند که به آسانی باور می کنیم که بخشی از سرزمین ایران هستند که ما فراموششان کرده ایم و شباهنگی با نمایشگاه هایی از کارهای خود، دوباره آنها را در اذهان ما زنده می کند و به یادمان می آورد که هنرمند چیره دستی با تکنیکی قوی و اجرائی بس ماهرانه در کنار ما، آرام و بی هیاهو و ادعا، شعرهای تصویری نابی با رنگ آمیزی سرشار و غنی اما فروتنانه می سراید.

نقاشی های جلال شباهنگی آن بخش گم شده از نقاشی معاصر ایران است که تماشاگر ایرانی را به آسانی همراه خود از دوران طبیعت سازی به فضا و ذهنیت مدرن امروز دنیا می کشاند بدون آن



○ از تابلوهای جلال شباهنگی

که تماشاگر طی چنین سفری احساس بیگانگی کند و در فضای مدرن امروز نقاشی دنیا معلق بماند. جلال شباهنگی عین خودش را نقاشی می‌کند. خودش را که انسانی است گوشه‌گیر اما پرتلاش، زنده و با ذهنیتی باز و امروزی که بدون تکلف و تنها و باصفا و فروتنی زندگی ساده‌ای می‌کند.

تابلوهای شباهنگی مفهوم صفا و زندگی فروتنانه را به بهترین وجه نمایش می‌دهد و حتی گروه دیگری از کارهای او که مملو از درختان و فضاهاى جنگلی است، علیرغم شلوغی شاخه و برگها، اما خلوت و منزه، فضائی باصفا و خالص را نشان می‌دهند. تابلوهای جنگلی شباهنگی در واقع همان مجموعه درختانی هستند که در میان تپه‌های مخملی در گوشه‌ای خلوت حضور دارند و نگاه کنجکاو و پرسنده تماشاگر را به خود جلب می‌کنند که زیر این درختان چه می‌گذرد. آیا جویباری زلال و منزوی از ابتدای تاریخ تاکنون هم‌چنان بی‌وقفه از میانشان می‌گذرد و آواز می‌خواند و یاده کوره‌ای افسانه‌ای و پاک و تمیز، رویائی‌ترین زندگی‌های طبیعی را می‌کند و یا خیلی خیال‌پردازی‌های زیبای دیگر که با دیدن تابلوهای شباهنگی دوباره بیدار می‌شوند و زنده می‌شوند و لحظه‌های تماشا را به اوج می‌رسانند.

ذهنیت مدرن شباهنگی، ذهنیتی به دور از نمونه‌ها و چهارچوب‌های جاریست. او دست‌نخوردگی‌ها و سلامت طبیعت را به شکلی بدیع و جدید نشان می‌دهد. سکوت را به شکلی جدید نشان می‌دهد. نوستالژی‌های گمشده آرامش طبیعت را برای ذهن‌های پرآشوب و آرزومند،

به شکلی جدید نشان می‌دهد. سرزمین وجود انسان را و عطش درون آن را به شکلی جدید نشان می‌دهد. خویشاوندی مادرزادی بدن و خاک را و دشت و دمن و کوه و جنگل با گوشت و پوست انسان به شکلی جدید نشان می‌دهد. شباهنگی خواست‌های بکر و طبیعی انسان را به شکلی ساده و جدید در دسترس نگاه قرار می‌دهد و این‌ها را با ذهنیتی مدرن اما بدون پیچیدگی‌های لایقراً بازگو می‌کند. روایت‌های او روایتی تازه است که با سادگی و صمیمیت بیان می‌شود و تماشاگر بدون مشکل آن را درک می‌کند و همراه شباهنگی سبک بالانه عروجی زیبا می‌کند.

جلال شباهنگی به ظاهر دو موضوع متفاوت را در تابلوهای گوناگون خود مطرح می‌کند. اکثر آثار او مناظر باز و دراندردشتی از تپه‌ها و سرزمین‌های تمیز خاکی و کویربست که در عین سکوت و خلوتی جریان زنده‌ای را مثل خون زیر پوست در آن‌ها می‌بینیم. این کارها همان آثاربست که به شباهنگی چهره هنرمندی ویژه و صاحب دید و شیوه‌ای اختصاصی را می‌دهد و اکثر تماشاگران خیره و اهل فن شباهنگی را با چنین آثاری می‌پسندند و میل دارند همیشه همراه او در چنین سرزمین‌های نابی به سیر و سیاحت پردازند. و در نتیجه در برابر تابلوهای درختان و فضاهای جنگلی او توقف نمی‌کنند و به میان چنین مناظری قدم نمی‌گذارند چنین چشم‌اندازهایی را بکر و اختصاصی نمی‌دانند. اما به نظر من فراموش می‌کنند که همان‌طور که قبلاً گفته شد تابلوهای جنگلی شباهنگی همان بخش تعریف نشده مجموعه درختان دوردست در تابلوهای تپه‌ها و دشت‌هاست که شباهنگی از نزدیک به آنها نگریسته و تماشاگر را همراه خود به میان پرتراوت آن‌ها برده است و

○ جلال شباهنگی



همان‌طور که مشاهده می‌شود در میان درختان هم فضائی خلوت، تنها و دست‌نخورده‌ای طبیعی است و ده‌گوره‌های خالی و خیالی شاید کمی آن‌طرف‌تر و در پشت انبوه درختان قرار دارد. شاید زندگی زیبای طبیعی نیز همان‌جا همراه جویباری ظریف و آشنا جاریست. شاید بهترین آرامش دنیا برای ما تماشاگران خسته و شکننده و آسیب‌دیده امروزی همان‌جا حضور دارد.

تابلوهای شباهنگی هرکدام پنجره‌ای است که در برابر چشمهای آرزومند تماشاگر باز می‌شود و او را به سرزمین‌های بکر و پاکی دعوت می‌کند که از ازل به او تعلق داشته و او امروز آنها را همراه دل‌پاکی‌ها، دل‌بازی‌های شفاف خود از دست داده و فراموش کرده است و به جای چنین منظری به چشم‌اندازهایی عادت کرده است که بس تکراری است. هوایش آلوده شده، جویبارهایش گل‌آلود است، طبیعتش دست‌کاری شده و انواع جانوران خطرناک در گوشه و کنار آن در صدد گزیدن و دریدن انسان امروزی هستند. به همین سبب نقاشی‌های شباهنگی به افسانه می‌مانند. بسان قصه‌های کودکی است که همه چیز در آن‌ها زیباست و رنگها چه روشن چه تیره، چه سرد و چه گرم همه شیرین و دلکش هستند و یادآوری آن‌ها ما را به غم مطبوعی می‌برند. ما را از جهان آزاردهنده اطرافمان جدا می‌کنند و انسانیت ناپیدای ما را که در گوشه و کنار ذهن و جسممان هنوز وجود دارد نوازش می‌دهند.

نمایش این همه زیبایی مهارت می‌خواهد. صداقت می‌خواهد. باید نقاش شفاف و زلال باشد. باید نقاش این مفاهیم را حس کرده باشد و بشناسد تا بتواند همان حال و هوا را به تماشاچی منتقل کند و او را منقلب سازد. کاری که جلال شباهنگی با توانائی انجام داده است و نمایشگاهی از کارهایش را در دهه آخر بهمن ۷۳ در گالری سیخون برپا کرد.